حماسه شکوه‌مند دفاع مقدس
یک مکتب بی‌نظیر انسان‌ساز و عزت‌آفرین

روایتی شنیدنی از امیر سرتیپ غلامحسین دربندی

اسیرعراقی می‌گفت: گریه‌ام به‌خاطر این نیست که اسیر شدم، به‌دلیل زخمم هم نیست. به‌خاطر این است که چرا با شما می‌جنگیدیم. به ما گفته بودند که اگر ایرانی‌ها دستشان به شما برسد و اسیرشان شوید، به‌قدری شما را شکنجه می‌کنند که شما را تکه‌تکه کنند؛ اما من چیز دیگری را دیدم.

امیر سرتیپ غلامحسین دربندی، از فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران در سال‌های دفاع مقدس، هم‌رزم شهید صیاد شیرازی و رئیس کمیته تخصصی راویان ستاد مرکزی راهیان نور کشور در گفت-وگویی با خبرگزاری حوزه خاطرات درس‌آموزی از رشادت‌ها و دلاور مردی‌های رزمندگان اسلام حماسه دفاع مقدس بیان نموده‌اند که در متن پیش رو مرور می‌کنیم.

• ۷ تانک در برابر ۳۵۰ تانک

من جزء تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان بودم که در منطقه دشت آزادگان قرار دارد. پادگان بزرگی است؛ چون نزدیک‌ترین یگان به خط مقدم جبهه و یگان بومی آن سرزمین بودیم. بلافاصله، به ما ابلاغ شد. خودمان را به چذابه رساندیم و این اولین نقطه‌ای بود که در مقابل دشمن ایستادیم. حدوداً ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور بود. ما شش هفت تا تانک داشتیم و دشمن با ۳۵۰ – ۳۰۰ تانک جلو می‌آمد.

کسانی که تنگ چذابه را دیده‌اند، می‌دانند که وقتی می‌گویند تنگ، به ذهن می‌آید که آن جا یک جای کوهستانی است؛ درحالی‌که آنجا یک دشت باز است که به آن تنگ چذابه می‌گویند. علت هم این است که شمال منطقه تپه‌های رملی غیرقابل عبور یا صعب‌العبور است و در قسمت پایین‌تر آن یعنی جنوب منطقه هورالعظیم یا هورالهویزه است که به‌طول ۹۰ کیلومتر ادامه دارد و یک زمین باتلاقی و صعب‌العبور است. بین این دو یک گذرگاه است که در بعضی جاها عرض آن کم می‌شود تا ۹۰۰ متر و بعضی جاها هم تا ۳ کیلومتر می‌رسد که اصطلاحاً محل گسترش یک گردان نظامی خواهد بود؛ اما دشمن با یک لشکر از آنجا حمله کرده بود. ما سعی کردیم، عملیات تأخیری را انجام دهیم. با همین وضعیت و استعداد لجستیکی که داشتیم و تعداد انگشت‌شمار تانک در مقابل ۳۰۰، ۴۰۰ تانک ایستادیم و بعداً به سمت بستان و ارتفاعات الله‌اکبر عقب رفتیم و

دشمن سوسنگرد را گرفت. در ۲۶ آبان سال ۵۹ عملیاتی انجام شد و الحمدلله سوسنگرد آزاد شد و دشمن آمد پشت خط دهلاویه مستقر شد.

• خاطره‌ای از شهید نیاکی و دکتر چمران در شب عملیات

در ۳۱ اردیبهشت ۶۰ با کمک سرلشکر سیدمسعود منفرد نیاکی که فرمانده لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و غرب و جنوب بود و به‌همراه دکتر چمران، برای آزادسازی ارتفاعات الله‌اکبر و مناطق اطراف اولین عملیات را به‌خوبی توانستیم طراحی کنیم که موفقیت‌آمیز بود.

شب قبل از عملیات شهید نیاکی و دکتر چمران صحبت کردند، روحیه دادند و عملیات انجام شد. دشمن به‌محض این که ما یک منطقه را آزاد می‌کردیم، در منطقه تدافعی و مقابل خود مین‌گذاری می‌کرد و سیم خاردار می‌گذاشت و زمین را مسلح می‌کرد. بشکه‌های فوگاز، کانال‌های انفجاری و ...؛ بنابراین برای حمله باید معبر باز می‌کردیم. جایی به عرض ۲۰، ۳۰ متر که دو طرف آن را هم، نوار شب‌رنگ می‌کشیدند که در دل تاریکی شب محل قابل تشخیص باشد. این معبر را نیروی‌های مهندسی رزمی ارتش و نیروهای تخریب سپاه باز می‌کردند. ما از این معبر عبور کردیم. عملیات الله‌اکبر را انجام دادیم. منطقه را از دست دشمن آزاد کردیم و پاک‌سازی را انجام دادیم.

• خدمت به مجروحان عراقی در معرکه نبرد

ظهر عملیات من به‌عنوان افسر بهداری خط مقدم انجام وظیفه می‌کردم. پیکرهای مطهر شهدا و جانبازها را عقب می‌آوردیم. هم نیروهای خودی و هم نیروهای دشمن. برای‌مان فرقی هم نمی‌کرد. نیروهای دشمن را هم با احترام می‌آوردیم. من داشتم این کارها را انجام می‌دادم، یک خمپاره خورد کنارمان. تعدادی مجروح شدند. من هم افتادم. بعد از اینکه بلند شدم، مجروحان و شهدا را به نفربر m۱۱۳ شنی‌دار که از آن به‌عنوان آمبولانس استفاده می‌کردیم، منتقل کردم؛ چون آمبولانس‌های چرخ‌دار تویوتا و نیسان، در خط مقدم آسیب‌پذیری‌شان خیلی زیاد بود و با یک گلوله از بین می‌رفت. به‌همین دلیل از خط مقدم با نفربر شنی‌دار زره‌پوش تخلیه می‌کردیم. باید از همین معبر عقب می‌آمدیم و مجروحان و شهدا را به ایستگاه جمع‌آوری و تخلیه‌ای که معمولاً در هر عملیات ۴، ۵ کیلومتر یا ۱۰ کیلومتر عقب‌تر از خط تشکیل می‌دادیم، منتقل می‌کردیم. در آنجا آمبولانس‌ها آماده بودند و اگر نیاز بود، هلیکوپتر می‌آمد، اتوبوس و آمبولانس می‌آمد و مجروحین و شهدا را به روستایی به‌نام سوگل که پشت ارتفاعات الله‌اکبر بود، می‌برد.

وقتی داشتم مجروحان و شهدا را می‌بردم، درِ بالایی عرشه نفربر را باز کردم و اطراف را نگاه می‌کردم. دیدم که یک مجروح بر زمین افتاده است. به راننده نفربر گفتم که نگه‌دار و نگه داشت. با احتیاط رفتم سراغ آن مجروح که وسط میدان مین بود و دیدم که یکی از عزیزان همکار ما، افسر فرمانده گروهان تانک ما، به‌نام سروان یحیی نیک‌نامی، ترکش خورده، خون‌ریزی کرده و خیلی ضعیف شده است. تا آمدم زخمش را ببندم و او را به عقب انتقال بدهم، ممانعت کرد و گفت به من دست نزن. گفتم چرا؟ گفت: یک مجروح آن طرف‌تر افتاده است، اول برو سراغ او. من رفتم سراغ آن یکی مجروح که چند قدم آن طرف‌تر بود. دیدم که یک نظامی و سرباز عراقی است که تا آخرین گلوله هم تیراندازی کرده و بچه‌ها او را زدند. پایش مجروح شده بود و نمی‌توانست حرکت کند. پایش به پوست آویزان بود. زخم او را بستم، بغلش کردم و به داخل نفربر منتقل کردم و بعد هم همرزم خودمان را به عقب انتقال دادم. این درس‌های انسانی را رزمندگان ما به دنیا، نظامی‌های دنیا و ناتو دادند که می‌شود، جنگید و انسانیت را رعایت کرد. نظامی ما وسط میدان مین، درحالی‌که زخمی است و خون از او می‌رود، مجروح دشمن را به خودش ترجیح می‌داد. این‌ها مصداق واقعی آیات قرآن هستند که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ ایثار و فداکاری می‌کنند با جان خود، درحالی‌که خودشان بسیار بسیار به آن محتاج‌تر و نیازمندتر هستند. این کار باعث شد که مجروح عراقی هم نجات یابد.

• اشک مجروح عراقی در دستان افسر بهداری ایران

در آخر که می‌خواستم این‌ها را پیاده کنم، دیدم که مجروح عراقی اشک در چشم دارد و گریه می‌کند. راننده نفربر به‌نام آقای ترشه را که از اهالی هویزه و عرب‌زبان بود، آوردم که حرف‌های اسرا را برای‌مان ترجمه کند. به او گفتم که به مجروح عراقی بگوید که چرا گریه می‌کنی؟! ما با شما کاری نداریم. گفت: گریه‌ام به‌خاطر این نیست که اسیر شدم. به‌دلیل زخمم هم نیست. به‌خاطر این است که چرا با شما می‌جنگیدیم. به ما گفته بودند که اگر ایرانی‌ها دست‌شان به شما برسد و اسیرشان شوید، به‌قدری شما را شکنجه می‌کنند که شما را تکه تکه کنند؛ اما من چیز دیگری را دیدم. آن افسر من را به خودش ترجیح داد و این افسر هم، من را بغل کرد و آورد. گریه می‌کنم که چرا با شما می‌جنگیدیم؛ یعنی رزمنده ما می‌توانست، در باور دشمن تغییر ایجاد کند. از این حرکات سر تا سر اخلاقی و انسانی، بسیار یافت می‌شود.

• خلبان ایرانی که به‌خاطر یک کودک عراقی از مأموریتش صرف نظر می‌کند

خلبان شهید سرلشکر حسین خلعت‌بری که تمام دوره‌های خلبانی خود را در پایگاه هوایی تگزاس آمریکا گذرانده، به هر حال باید غربی فکر کند. استاد خلبانی که همیشه با عباس دوران پرواز می‌کرد. آن‌قدر در اسکورت کشتی‌های تجاری در خلیج فارس و زدن هواپیمای دشمن از خود رشادت نشان داده بود که به او لقب قهرمان جنگ دریایی داده بودند. وقتی مأموریت برون‌مرزی به او می‌دهند، می‌رود در آسمان دشمن و بمباران می‌کند و می‌زند، وقتی می‌خواهد یک پل را هم بزند، می‌بیند که یک ماشین سواری در خاک و شهر دشمن دارد از روی پل عبور می‌کند و یک پسر بچه برای او دست تکان می‌دهد. خودش در خاطراتش نوشته است که یک لحظه فکر کردم که اگر هواپیمای دشمن بیاید، شهر من و پسرم آرش را بزند و کشته شود، من چه حالی خواهم داشت. چنین انسانی اندیشیدن، آن هم در آسمان دشمن و وسط جنگ، درحالی‌که ضد هوایی می‌زنند، فقط کار رزمنده‌ای است که زیر سایه ولایت می‌جنگد؛ بنابراین باز با خودش طراحی و برنامه‌ریزی کرده بود و فکر کرده بود که می‌روم در آسمان، یک دور می‌زنم تا این سواری از روی پل عبور کند و بعد پل را می‌زنم. یک کار کاملاً اخلاقی و انسانی؛ یعنی استاد خلبان ما با یک دور زدن، جان خودش را به خطر می‌اندازد که از دماغ یک پسر بچه و یک خانواده، آن هم نه از نیروهای خودی؛ بلکه از نیروهای دشمن، خونی نریزد. چنین چیزی را در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌کنیم؛ درحالی‌که تمام توپ‌ها و موشک‌های ضد هوایی او را دنبال می‌کنند که بزنند؛ اما او می‌گوید که من در درجه اول انسانیت را رعایت می‌کنم.

• خلبانی که در وصیت‌نامه‌اش نوشت: روحم بعد شهادت حافظ ایران است

خلبان شهید سرلشکر حسین خلعت‌بری وصیت می‌کند که چون اسم من حسین است، خیلی دلم می‌خواهد که مثل حسین‌بن علی علیه‌السلام به شهادت برسم و سرم از تن جدا شود. وقتی هواپیمایش را می‌زنند و در آسمان سقز سقوط می‌کند و می‌روند که بدنش را جمع‌آوری کنند، می‌بینند که سر ندارد. بدنش را در رامسر دفن می‌کنند. خودش گفته بود، اگر بدنم را پیدا کردید، ببرید در روستای بصل‌کوه، چهل شهیدان در رامسر دفن کنید که روح من بعد از مرگم حافظ ایران باشد. این‌ها همه در وصیت‌نامه‌اش هست. نوشته است: من اگر چیزی بهتر از جانم داشتم، آن را به ملت ایران تقدیم می‌کردم و اگر ذره‌ای از خاک میهنم یعنی ایران، در کف پای پوتین سرباز دشمن چسبیده باشد، آن را با خون خودم می‌شویم و نمی‌گذارم، آن را وارد کشورش کند؛ یعنی تا آخرین قطره خون برای این آب و این خاک و این سرزمین و انقلاب و برای امام جان خودم را می‌دهم.

• فدائیان واقعی ایران چه کسانی هستند؟!

در اینجا بگویم که آن‌ها که‌گاهی در شهرها راه می‌افتند و فتنه برپا می‌کنند و شعار می‌دهند که جانم فدای ایران، دروغ می‌گویند. اگر اتفاقی بیفتد، این‌ها فرار می‌کنند. فرار می‌کنند و حتی حاضر نیستند، برای فرزندشان شناسنامه ایرانی بگیرند. فقط سر جوان‌های ما را کلاه می‌گذارند. کسی جانش را فدای ایران می‌کند که به این شکل تا آخرین قطره خون بجنگد و در وصیت‌نامه‌اش این‌طور بنویسد که اگر ذره‌ای خاک میهن من بر کف پوتین سرباز دشمن چسبیده باشد، آن را با خون خودم می‌شویم و نمی‌گذارم، وارد خاک کشور خودش کند.

• فلسفه نام‌گذاری ارتش چه بود؟

نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در همان ۶۷ روز اول نبردمان غوغا به‌پا کرده بود. در عملیات مروارید توانست، از دوازده تا ناوچه جنگی عراق، یازده تا را بزند که بعد ناوچه پیکان در آنجا مورد اصابت قرار گرفت و بچه‌ها به شهادت رسیدند. اسکله البکر و الامیه را توانست بزند و امام این روز (۷ آذر را) به‌نام روز نیروی دریایی نام‌گذاری کردند؛ یعنی مهر، آبان و هفت روز گذشته از آذر، در ۶۷ روز تمام نیروی دریایی دشمن را از بین برد که نیروی دریایی دشمن تا پایان جنگ نتوانست، قد علم کند.

• حراست از تمامیت ارضی کشور در مقابل دشمن، مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی جهان

دشمنان به‌خاطر جبران این خسارت و کمبود، هواپیماهای سوپر اتاندارد با موشک‌های اگزوسه زدند که این‌ها نقطه‌زن هستند و از روی آسمان کشتی‌ها را به‌صورت نقطه روی آب پیدا می‌کنند و می‌زنند. برای آن هم، رزمندگان ما تدابیری اندیشیدند که دشمن را ناامید کردند؛ ولی به هر حال دشمن پیشرفته‌ترین تجهیزات بروز دنیا را که تازه از کارخانه بیرون آمده بود، به عراق می‌داد. مثل هواپیمای سوپر اتاندارد، موشک‌های اگزوسه، میگ ۲۹، هواپیمای میراژ، تانک‌های ۷۲t و چیزهای دیگر. با وجود همه این تجهیزاتی که در اختیار داشت، پس از گذشت ۸ سال دشمن نتوانست، هیچ غلطی بکند و ما توانستیم، سرزمین میهن اسلامی را بدون اینکه یک وجب یا یک سانتی‌متر از آن را، به دست دشمن بدهیم، آزاد کنیم و امروز بعد از ۴۲، ۴۳ سال که صحبت از دفاع مقدس می‌شود، سرمان را بالا بگیریم و با افتخار از آن حادثه عظیم یاد کنیم که مقام معظم رهبری این قدر تأکید دارند، بر گفتن روایت‌های جنگ و دفاع مقدس و آن را به‌عنوان یک فریضه می‌دانند و زنده نگه داشتن آن را کمتر از شهادت نمی‌دانند. حتی می‌فرمایند: که دشمنان ما امروز با زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا هم دشمنی دارند؛ چون می‌دانند که بعد از چهل سال نسل سوم و چهارم انقلاب، وقتی این خاطرات را می‌شنود، تبدیل می‌شود به یک بمب آتشین، می‌شود یک محسن حججی، می‌شود رزمنده مدافع حرمی که در مقابل داعش و استکبار ایستادگی می‌کند و تروریست را از بین می‌برد.

▪ معرفی کتاب

• گوهران شب چراغ

کتاب «گوهران شب‌چراغ» که به نقش روحانیت جهاد سازندگی خراسان در هشت سال دفاع مقدس پرداخته، با همت اداره امور ایثارگران جهاد کشاورزی خراسان رضوی تدوین شده است.

کتاب «گوهران شب‌چراغ» که به تدوین تاریخ پرافتخار روحانیت جهادگر و شهدای روحانی جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس پرداخته، توسط «عیسی سلمانی لطف‌آبادی» و «محمد جلالی شم‌آبادی» گردآوری شده و به‌همت اداره امور ایثارگران جهاد کشاورزی خراسان رضوی تدوین گردیده است.

محتوای این کتاب، بر اساس اسناد و مدارک، خاطرات شهدای روحانی جهادگر و مصاحبه با رزمندگان روحانی جهادگر و سایر رزمندگان دوران دفاع مقدس تدوین شده است. این کتاب توسط انتشارات «سلمان» با شمارگان سه هزار نسخه در ۱۷۲ صفحه و در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است و در صفحات پایانی کتاب، تعدادی از اسناد و تصاویر روحانیون و رزمندگان جهادگر در مناطق جنگی به نمایش آمده است.

در بخشی از کتاب می‌خوانید:

دیگر توانایی برای حرکت نمانده بود. عده‌ای که مجروح شده بودندف دست بر گردن هم، آرام‌آرام از منطقه خارج می‌شدند؛ متأسفانه ضربه سختی از دشمن خورده بودیم و عملیات موفقی صورت نگرفته بود.

در برگشت از خط مقدم، با سیلی از مؤمنان مواجه شدیم که با کمترین تجهیزات ممکن، به سوی دشمن در حرکت بودند. در همان‌جا با دیدن این منظره غم‌انگیز به غربت و مظلومیت دفاع مقدس گریستم؛ زیرا دشمن با تمام حمایت‌های نظامی و تجهیزات برتر دنیا به جنگ ملت مظلوم و بی‌دفاع ما آمده بود.

• جلوه های حضور قاطع روحانیت در دفاع مقدس

امام خامنه‌ای: «روحانیت، یکی از مهم‌ترین عوامل و شاید یک عامل تعیین کننده در بروز و پیروزی و سیر این انقلاب و نیز تشکیل دولت و حکومت و نظام جمهوری اسلامی و ادامه آن تا امروز بوده است، دشمن هم این را می داند لذا فشاری که در گذشته و الان ازطرف دنیای استکباری روی این انقلاب وارد می شد و می شود در درجه اول به دین و روحانیت متوجه است.»

کتاب سه‌جلدی جلوه‌های حضور قاطع روحانیت در دفاع مقدس توسط ستاد کنگره شهدا و ایثارگران روحانی استان قم و با همکاری انتشارات زمزم هدایت زمزم هدایت وابسته به پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق علیه‌السلام به چاپ رسیده است.

این کتاب در سه جلد شامل رهنمودهای آیات عظام و علما در مورد شهدای روحانی و حضور روحانیت در دفاع مقدس است که این سخنان را در دیدار با اعضای ستاد کنگره شهدا و ایثارگران روحانی استان قم بیان کرده‌اند.

این کتاب باهدف نمایاندن حضور روحانیت در جبهه‌های دفاع مقدس و نقش آن‌ها در این جبهه‌ها نگاشته شده است و در آن نظرات مراجع و علمای همچون مقام معظم رهبری، آیت‌الله صافی گلپایگانی، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله علوی‌گرگانی و علمای دیگر گنجانده‌شده است.

• «عمامه‌های خاکی» روایتی از ۱۰ طلبه شهید

کتاب «عمامه‌های خاکی» به زندگی ۱۰ طلبه شهید اشاره می‌کند؛ عالمانی که علم و جهاد و شهادت را در کنار هم قرار دادند و جان خود را فدا کردند تا انسان‌ها از جهل به علم و از تاریکی به روشنایی مهاجرت کنند.

مسعود مختاری نویسنده آن، با بهره‌گیری از خاطرات طلبه‌های شهیدی چون سیدرسول سیدین، سیدکاظم قریشی، سید علی‌اصغر حسینی، سیدخداداد ذبیحی، عباس صالحی، علی‌اصغر کلاهی، حمیدرضا شمسی، سیداحمد میرصادقی و داوود سرابی‌مقدم، این کتاب را به رشته تحریر درآورده و با کمک انتشارات شهید کاظمی به چاپ رسانده است.

در بخشی از کتاب می‌خوانید:

یکی از گروهان‌ها تو شرایط سختی قرار گرفته بود. با اینکه شب بود، تصمیم بر این شد، دوتا ماشین نیرو بفرستند کمک‌شان، با سرعت زیاد تو جزیره مجنون در حال حرکت بودیم. همش باتلاق و چاله چوله‌هایی بود که پر از آب شده بودند. یک مرتبه یکی از ماشین‌ها افتاد تو یکی از این چاله‌ها و لاستیکش به گل فرو رفت. هر کاری کردیم در نیامد. بچه‌ها کم‌کم داشتند نگران می‌شدند؛ چون با نرسیدن ما ممکن بود، گروهان محاصره شده و همگی شهید بشوند. یک‌دفعه سید علی‌اصغر حسینی، روحانی گردان که همراه ما بود، دست برد روی سرش و عمامه‌اش را شروع کرد به بازکردن.